

دکارت و ملا صدرا



دکتر اسدا...مرادی

از آن‌جا که دکارت (۱۵۹۶ - ۱۶۵۰ م) و ملاصدرا (۹۸۰ - ۱۰۵۰ هـ ق مصادف با ۱۵۷۲ - ۱۶۴۰ م) معاصر بودند؛ شاید بی‌مناسبت نباشد به این دو فیلسوف و دو جریان فکری مستمر و کاملاً متفاوتی که در دو گوشه عالم از آنان سرچشمه گرفته، اندکی پرداخته شود تا از ره‌گذر این سنجش و بازگشت به ریشه‌ها و بنیان‌های فکری / فلسفی این دو جریان، بتوانیم مختصات فکری و فرهنگی امروز خود را در برابر تمدن جدید غرب بهتر و دقیق‌تر بررسی، واریسی و تحلیل نموده و در نهایت آن را بهتر بشناسیم.

محمدبن ابراهیم بن یحیی قوامی شیرازی معروف به ملاصدرا، یکی از سه فیلسوف بزرگ جهان اسلام به شمار می‌آید. ملاصدرا بر اساس شهود عقلی، برهان عقلی و دین، «حکمت متعالیه» را تأسیس کرد «سه اصل اساسی هست که «حکمت متعالیه» بر آن‌ها متکی است: اشراق یا شهود عقلی (کشف یا ذوق یا اشراق)، دلیل یا برهان عقلی (عقل یا استدلال) و دین یا وحی (شرع یا وحی). با درآمیختن معرفت برگرفته از این منابع است که نظام تلفیقی^۱ ملاصدرا حاصل شده است. هدف این نظام تلفیقی، هماهنگ کردن معرفتی است که از طریق ابزار زیر برای بشر قابل دسترسی است؛ یعنی عرفان، مکتب اشراق، فلسفه عقلی (که نزد ملاصدرا با مکتب مشایی یکسان دانسته می‌شود) و علوم دینی، از جمله کلام»^۲. ملاصدرا در حکمت متعالیه با این تلفیق، دست به یک پارچه‌سازی مکاتب فوق‌زاد و فلسفه اسلامی را به سمت و سویی متفاوت از گذشته، سوق داد «حکمت متعالیه چشم‌انداز جدیدی در حیات عقلی اسلامی است که بر تلفیق و یک‌پارچه‌سازی تقریباً همه مکاتب متقدم اندیشه اسلامی مبتنی می‌باشد و نیز مکتبی است که در آن، اعتقادات و حیاتی، حقایق دریافت شده از طریق کشف و شهود روحانی و الزامات موشکافانه منطقی و برهان عقلی، به صورت امر واحد و یک‌پارچه‌ای درآمده‌اند. این نکته آموزه‌ای است که آن را تنها یا مراجعه به اندیشه مکاتب پیش از آن می‌توان کاملاً دریافت... در حکمت متعالیه، هم‌چون هر مکتب فکری سنتی اصیلی، همان حقایق مابعدالطبیعی ای را می‌یابیم که همیشه بوده و همواره خواهد بود، اما در قالبی ارائه شده که جدید است؛ چرا که از نگرش جدیدی به واقعیت سرچشمه گرفته است. همچنین در فرآیند تولد این مکتب، شاهد اطلاق حقایقی جاودانه بر اوضاع و احوال و نیازهای جدید در برهه خاصی از حیات یک سنت پویا هستیم که از طریق خلاقیتی تمام عیار انجام می‌شود»^۳.

ملاصدرا در مکتب خود آموزه‌های جدیدی را مطرح

کرده است که عبارتند از: تبدیل موضوع مابعدالطبیعه از «موجود» به «وجود». مفهوم وجود، اولین و بدیهی‌ترین مفهوم است. اصالت وجود، تشکیک وجود، وحدت وجود، حرکت در جوهر، اتحاد عاقل و معقول و... به نظر برخی از ملاصدراشناسان همه آن‌ها کم و بیش ریشه در دو اصل بنیادی اصالت وجود و حرکت در جوهر دارد. «صدرالمآلهین شیرازی از جمله فیلسوفانی است که در جریان فکر فلسفی در جهان اسلام، سخن نو و تازه گفته و مسائل جدید مطرح کرده است. سخنان تازه و اندیشه‌های بدیع این فیلسوف بزرگ به هیچ‌وجه اندک نیست ولی اگر این اندیشه‌ها به دقت مورد بررسی قرار گیرد به روشنی معلوم می‌شود که دو اصل عمده و بنیادی، اساس و زیربنای آن‌ها را تشکیل می‌دهد. این دو اصل عمده و بنیادی عبارتند از:

۱. اصالت وجود؛

۲. حرکت در جوهر»^۴.

ملاصدرا «وجود» را به‌عنوان بنیادی‌ترین اساس فلسفی خود قرار داد و جهل به آن را موجب جهل به همه اصول و معارف الهی دانست و معرفت به همه امور را وابسته و موقوف به معرفت وجود دانسته است. درباره اهمیت وجود و علم به آن می‌نویسد:

«این مسأله قطب و مرکزی است که علم توحید، دانش معاد، حشر ارواح و اجساد و برگرد آن می‌چرخد؛ به همین جهت است که جهل به مسأله وجود، جهل به امهات مطالب و معظم معارف الهی را در پی خواهد داشت. به عبارت دیگر می‌توان گفت کسی که از وجود، غافل شود از دقایق معارف الهی و حقایق مربوط به نبوت محروم بوده و راه شناخت و معرفت نفس ناطقه و کیفیت بازگشت انسان به مبادی عالی بر وی مسدود خواهد شد. وجود، حقیقت است و غیر آن، نوعی عکس، سایه و شبح به شمار می‌آید. در هر یک از موجودات اصل ثابت، هستی است و بدون هستی، از موجودات سخن نمی‌توان گفت»^۵.

آموزه‌های حکمت متعالیه در چند قرن اخیر، با وجود این که مخالفان سرسختی نیز داشته، به صورت یک جریان غالب در حیات تعلقی اسلام درآمده است و هنوز به نظر می‌رسد سیطره آن در این حوزه بدون رقیب جدی است. سخن خود را درخصوص بحث مقایسه دکارت و ملاصدرا پی می‌گیریم. نخست به وجوه مشترک و سپس به وجوه اختلافی آنان خواهیم پرداخت.

وجوه مشترک دکارت و ملاصدرا

۱. هر دو، چنان‌که گفته شد، معاصرند.
۲. هر دو از سن کودکی تحت تعلیم و تربیت دینی قرار گرفتند و تا پایان عمر مؤمن به دین خود باقی ماندند، البته با دغدغه‌های متفاوت.
۳. هر دو گوشه عزلت و انزوا اختیار کردند. دکارت زندگی در پاریس را پر از اضطراب و تشویش یافت، در هلند عزلت گزید. ملاصدرا نیز زندگی در اصفهان را بر اثر فشار علمای ظاهرین و به تعبیر او دانشمند نمایان پر شر و فساد، و افسار تقلید در سر افکنده، ترک گفته و به قریه کهنک قم پناه برد.
۴. هر دو، مدعی هستند فرشته حقیقت بر آنان فرو آمده و آنان برای طلب حقیقت رسالت آسمانی دارند. دکارت در دهم نوامبر ۱۶۱۹، سه رؤیای امیدبخش دید و آن‌ها را چنین تعبیر کرد که روح حقیقت او را برگزیده و حتی از او خواسته که به مدد عقل، در طلب حقیقت باشد و همه علوم را به صورت علم واحدی درآورد «این رؤیا به قدری او را مشغول ساخت که روزهای بعد، نمازی برای خدا و نمازی هم برای حضرت مریم به جا آورد و نذر کرد که حرم حضرت مریم را در لورتری ایتالیا زیارت کند و در سال ۱۶۲۳ به این نذر وفا کرد.»^۷ ملاصدرا نیز بسیاری از آموزه‌های خود را به مکاشفه و واردات قلبیه و افاضه انوار ملکوت بر قلب خود استناد می‌دهد، چنان‌که چرخش خود از اصالت ماهیت به اصالت وجود - که از قضا بنیاده‌ترین اصل فلسفه او نیز به شمار می‌آید - را بر اثر انکشافی بزرگ که به او دست داده، می‌داند و خدا را سپاس‌گزار است که او را از ظلمات و هم به واسطه نور فهم بیرون آورد و غبار آن شک و تردیدها را با طلوع خورشید حقیقت، از قلبش زدود:

«و اننی قد کننت فی سالف الزمان شدید الذب عن تأصل الماهیات و اعتباریه الوجود، حتی هدانی ربی و ارانی برهانه. فانکشف لی غایة الانکشاف أن الامر فیها علی عکس ما تصوّروه و قرّروه. فالحمد لله الذی أخرجنی عن ظلمات الوهم بنور الفهم، و أراح عن قلبی سحب تلک الشکوک بطلوع شمس الحقیقه و تبتنی علی القول الثابت

فی الحیوة الدنیا و الاخرة. فالوجودات حقایق متأصله، و الماهیات هی الاعیان الثابتة الی ما شمت راحة الوجود أصلاً. و لیست الوجودات الا أشعه و أضواء للنور الحقیقی و الوجود القیومی - جلت کبریاه، - الا أن لكل منها نموتاً ذاتیه و معانٍ عقلیه هی المسمّاه بالماهیات.»^۸

۵. هر دو فیلسوف مؤسسند؛ دکارت مؤسس «اصالت عقل» و ملاصدرا مؤسس «حکمت متعالیه».
 ۶. هر دو فیلسوف عمیقاً باور داشتند که باید فلسفه را به سوی وحدت و جزیره یقین هدایت کرد. دکارت با اعمال روش ریاضیات در فلسفه و ملاصدرا بر مبنای عقل شهودی، عقل استدلالی و وحی و با تلفیق عرفان، فلسفه اشراق، فلسفه مشا و کلام به این مهم دست زد.
 ۷. هر دو فیلسوف، در دو قلمرو دینی و فرهنگی کاملاً متفاوت، عمیقاً تأثیرگذار بوده‌اند و دامنه و ژرفای تأثیر آنان تا به آن اندازه بوده است که امروزه می‌توان مختصات حیات فکری / عقلانی این دو قلمرو را در چند قرن اخیر بر مبنای خصیصه‌های دو مکتب فکری / فلسفی آن‌ها تعریف کرد.
- هرچند وجوه مشترک این دو فیلسوف کم نیست، اما این وجوه نباید برای محقق فریبنده باشد، چون آن وجوه در نسبت با وجوه اختلافی، واقعاً ناچیز به نظر می‌رسد.

وجوه اختلافی

۱. فضای فکری، عقلانی و دینی: همان طور که پیش‌تر هم گفته شد قبل از دکارت، دو سه قرن بود که در جهان غرب با ظهور رنسانس، جنبش اصلاح دینی و طبیعیات جدید؛ تقریباً تمام مراجع و اتوریته‌های دینی، فلسفی و علمی گذشتگان به شکل‌های گوناگون مورد نقد، و تشکیک و

هر دو فیلسوف عمیقاً باور داشتند که باید فلسفه را به سوی وحدت و جزیره یقین هدایت کرد. دکارت با اعمال روش ریاضیات در فلسفه و ملاصدرا بر مبنای عقل شهودی، عقل استدلالی و وحی و با تلفیق عرفان، فلسفه اشراق، فلسفه مشا و کلام به این مهم دست زد

هر دو فیلسوف، در دو قلمرو دینی و فرهنگی کاملاً متفاوت، عمیقاً تأثیرگذار بوده‌اند و دامنه و ژرفای تأثیر آنان تا به آن اندازه بوده است که امروزه می‌توان مختصات حیات فکری / عقلانی این دو قلمرو را در چند قرن اخیر بر مبنای خصیصه‌های دو مکتب فکری / فلسفی آن‌ها تعریف کرد

را در پیش گرفتیم... و سپس باز عنان اقتدا به سیره او سپردم و طلب هدایت از سنت او نمودم و «دیدم که صبر بر این مصیبت سزاوارتر است، پس صبر کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم» [اقتباس از جملات امیرالمؤمنین (ع) در خطبه شششنبه]؛ از مردم روی‌گردان شده، باب معاشرت با آن‌ها را یک‌سره بستم و از دوستی و انس آن‌ها قطع امید کردم.^{۱۰} و نیز در رساله سه اصل می‌نویسد:

بعضی از دانشمندان نمایان پر شر و فساد، متکلمان خارج از منطق صواب و حساب، بیرون از دایره سداد و رشاد، متشرعان بری از شرع بندگی و اتقیاد و منحرف از مسلک اعتقاد به مبدأ و معاد، افسار تقلید در سرافکینده، نفی درویشان شعار خود کرده‌اند.^{۱۱}

بنابراین فضای فکری / فلسفی روزگار دکارت و ملاصدرا در دو سوی گیتی از جهات گوناگون با هم متفاوت بودند. آن فضاها در پیدایش و تکون آن دو فیلسوف و حیات عقلانی برآمده از آنان عمیقاً تأثیر گذاشته است.

۲. دکارت چنان که گفته شد با انقطاع از گذشته و ملاصدرا با تلفیق گذشته، نظام‌های فلسفی خود را تأسیس کردند. ملاصدرا در فلسفه خود نه تنها به چهار جریان فلسفه مشا، فلسفه اشراق، عرفان و کلام اسلامی نظر داشت بلکه از آرای فلاسفه یونان باستان مانند طالس، آناکسیمنس، امپدکلس، فیثاغورث، سقراط، افلاطون و ارسطو نیز بهره برد. دکارت با انقطاع کامل از گذشته، به عنوان یک فیلسوف انقلابی پا به میدان گذاشت و ظاهراً به دنبال انقلاب او در فلسفه بود که هم در حوزه فلسفه و هم در مسائل سیاسی و اجتماعی زنجیره‌ای از انقلاب‌ها در جهان غرب رخ داد و این که گفته شده انقلاب، اساساً پدیده‌ای است متعلق به عصر مدرنیته، شاید سخن به گزاف نباشد؛ چون اگر دکارت پدر و بانی فلسفه جدید و مدرنیته باشد لاجرم باید بنیادی‌ترین تحولات مدرنیته را که در انقلاب‌های آن بازتاب یافته، در اندیشه‌های دکارت جست‌وجو کرد. با Cogito دکارت بود که انسان پیروزمندانه به عقل خود بنیاد دست یافت؛ و به طور

انکار قرار گرفته بود؛ یعنی دکارت در فضای این نقد و تشکیک‌ها تنفس می‌کرد و با تسامح می‌توان گفت که او خلف بی‌واسطه و باواسطه اسلافی چون پترارک، داوینچی، گویتچاردینی، اراسموس، لوتر، آکام، ماکیاولی، مونتینی، کوپرنیک، کپلر و گالیله و... بود و با نبوغ سرشار خود از یک سو به آن دوران پایان داد و از دیگر سو عصر جدید را تأسیس کرد اما از این سو تمدن اسلامی بعد از آن دوره طلایی، درست چند قرن بود که حیات عقلانی آن رو به افول نهاده بود. نحل‌های نیرومند اشعری مسلک در اهل سنت، ظاهرگرا و اخباری‌گرا در شیعه، فلسفه و حیات عقلانی در جهان اسلام و به‌خصوص در شیعه را تا حد زیادی تضعیف کرده بودند. بهتر است برای اطلاع از روزگار ملاصدرا از کلام، شکوه و شکایت او از عصر خویش وام بگیریم:

«من در این زمان در میان جماعتی گرفتار شده‌ام که هرگونه تأمل در متون و ژرف‌اندیشی را نوعی بدعت در دین می‌شناسند. تو گویی آن‌ها حنبلی‌های کتب حدیث هستند که حق با خلق و قدیم یا حادث بر آن‌ها مشتبه شده و از مرحله جسم و امور جسمانی نیز بالاتر نرفته‌اند. این اشخاص از علوم الهی و اسرار ربانی که به وسیله پیغمبران بر خلق نازل شده است اعراض کرده و از امور معنوی دوری گزیده‌اند. این جماعت خفاشانی هستند که از نور حکمت و برهان گریزان بوده و دشمنی خود را با اشعه تابناک خرد هرگز پنهان نمی‌کنند»^۹

و در مقدمه اسفار می‌نویسد:

«پس خاموشی نور عقل و سخت شدن طبیعت که ناشی از دشمن‌های زمانه و عدم مساعدت دوران بود، مرا وادار می‌کرد که در ناحیه دوردستی کنج عزلت برگزینم و خود را در پس پرده تیرگی و دل‌شکستگی مخفی سازم، در حالی که امیدهایم ناکام و قلبم شکسته است... پس ابتدا - آن گونه که سید و مولا و معتمد، امام و وصی اول، سرور ائمه و شهدا و اولیا، قسیم جنت و نار فرموده بود - راه تقیه و مدارا با اشرار

ملاصدرا چرخش خود از اصالت ماهیت به اصالت وجود - که بنیادی ترین اصل فلسفی او نیز به شمار می آید - را به یک الهام الهی و امداد آسمانی استناد می دهد

عمیق احساس نیاز به آزادی و استقلال و رهایی از سنت و آئوریت‌های آن کرد. دامنه این بحث از این جهت تا بدین جا امتداد یافت (که ممکن است برای خواننده نیز نامتعارف به نظر آید) تا تذکاری باشد بر این مسأله که اگر دکارت و ملاصدرا نماد حیات عقلانی دو جریانند که از دو بستر کاملاً متفاوت در تاریخ بر ما وارد می‌شوند و آن همه برای ما چالش برانگیزند، ما برای چاره‌اندیشی آن چالش‌ها، سخت نیازمند بررسی و تحلیل آن دو جریان و سرچشمه‌های آن‌ها، یعنی دکارت و ملاصدرا، هستیم.

۳. دکارت طبق شک دستوری خود، در همه چیز شک کرد تا به اصل Cogito رسید یعنی در گام نخست هیچ مفهومی برای او بدیهی نبود اما از نظر ملاصدرا وجود، مایه هرگونه معرفت به شمار می‌آید و نخستین تصور و روشن‌ترین متصور است «... بالوجود يعرف کل شی و هو اول کل تصور و أعرف من کل متصور».^{۱۲} بدین‌سان در حکمت متعالیه، وجودشناسی، نهایت اصالت و تحکیم را می‌یابد اما در دکارت با مینا قرار گرفتن اصل «می‌اندیشم پس هستم» فلسفه یک چرخش محوری از وجودشناسی به معرفت‌شناسی می‌کند که در کانت این معرفت‌شناسی به نقطه جوش خود می‌رسد.

۴. در فلسفه دکارت عقل استدلالی^{۱۳} رکن رکین است و در حکمت متعالیه تقریباً عقل شهودی.^{۱۴} همان‌طور که گفته شد، ملاصدرا چرخش خود از اصالت ماهیت به اصالت وجود - که بنیادی‌ترین اصل فلسفی او نیز به شمار می‌آید - را به یک الهام الهی و امداد آسمانی استناد می‌دهد. او در اسفار بعد از ارائه آموزه‌ها با عقل استدلالی، یک تحقیق عرشی مطرح می‌کند که منظور آن رسیدن به حقایق، از طریق عقل شهودی است: «اسلوب تقریر اسفار در میان آثار ملاصدرا و در واقع کل فلسفه اسلامی، منحصر به فرد است. در این‌جا، نه تنها بصیرت و جدیت یک مابعدالطبیعه‌دان با دقت و توجه وسواس‌گونه یک تاریخ‌دان و محقق درهم آمیخته، بلکه شهودها و اشراق‌های یک فرد عارف صاحب بصیرت، با ذکاوت و توانایی یکی از بهترین منطقدانان برای انجام تحلیلی نظام‌مند، درهم تنیده شده است. وی در هر بخشی، پس از ارائه آرای شخصیت‌های متقدم مسلمان و یونانی، شروع

به اثبات رأی خاص خود از طریق اسلوبی دقیق و منطقی می‌کند. سپس ناگهان تحقیقی عرشی مطرح می‌شود؛ یعنی حقیقتی که مستقیماً از الهامی سرچشمه گرفته که در آن، حقایق عرفانی نازل شده از مافوق بر قلب حکیم، به صورتی عریان رخ می‌نمایند».^{۱۵} هرچند ملاصدرا از عقل استدلالی فراوان بهره می‌برد اما در مجموع به نظر می‌رسد، عقل استدلالی در منظومه فلسفی او تابع عقل شهودی است و به عبارت دیگر در خدمت آن است تا دریافت‌های قلبی و مکاشفات او را مدلل و مبرهن کند؛ بنابراین بعد از دکارت، مکاتب فلسفی جهان غرب به سوی عقل استدلالی مفرط و پیروان ملاصدرا به سوی عقل شهودی حرکت کردند.

۵. دکارت غالباً از بحث درباره مسائل صرفاً کلامی پرهیز می‌کرد. «نقطه نظر او این بود که راه ملکوت به همان اندازه برای جاهلان باز است که برای عالمان و اسرار منزل از طریق وحی متعالی از قوه ادراک ذهن بشری است؛ بنابراین وی خود را به مسائلی مشغول می‌داشت که فقط عقل محض می‌تواند آن‌ها را حل کند. او فیلسوف و ریاضی‌دان بود،^{۱۶} نه متکلم و به مقتضای همین امر عمل کرد.»^{۱۷} اما ملاصدرا نه تنها به مسائل کلامی پرداخت بلکه می‌توان گفت که تمام فلسفه او جنبه دینی، الهی و عرفانی داشت.

۶. مراد دکارت از فلسفه «به معنای مطالعه حکمت است. «مرادم از حکمت نه فقط حزم و احتیاط در امور عملی است بلکه به معنای معرفت کامل همه اموری است که انسان هم برای راه‌برد زندگی خویش، هم برای حفظ صحت خویش و هم برای کشف همه فنون و صناعت می‌تواند به آن علم داشته باشد.»^{۱۸} بنابراین دکارت تحت عنوان کلی فلسفه نه فقط مابعدالطبیعه بلکه علم طبیعت یا فلسفه طبیعی را نیز مندرج می‌سازد و نسبت این به آن همانند نسبت تنه درخت یا ریشه‌های آن است و شاخه‌هایی که از این تنه می‌روید، دانش‌های دیگر است که سرشاخه عمده آن عبارت از طب، علم مکانیک و علم اخلاق است. اما ملاصدرا در یکی از تعاریف مشهورش، حکمت را ضرورت انسان و تبدیل او به عالمی عقلی مشابه عام عینی و همانند نظام کلی وجود دانسته است

«و صیوررتها عالمأ عقلیاً مضاهیاً للعالم العینی و مشابهاً لنظام الوجود»^{۱۹} در تعریف عام‌تری از فلسفه می‌نویسد «انّ الفلسفه استكمال النفس الانسانیة بمعرفه حقائق الموجودات علی ما هی علیها و الحكم بوجودها تحقیقاً بالبراهین لأخذاً بالظن و التقليد، بقدر الوسع و الانسانی، و أن شئت قلت نظم العالم نظاماً علی حسب الطاقه البشریه لتحصیل التشبه بالبارئ تعالی»^{۲۰} «فلسفه را مادر علوم می‌دانستند - و آن را به فلسفه نظری که شامل الهیات، ریاضیات و طبیعیات بود و فلسفه عملی که شامل اخلاق تدبیر منزل و تدبیر مُدُن بود، تقسیم می‌کردند. برای مثال فارابی و ابن‌سینا به موضوعات فوق، (البته با تفاوت‌هایی) پرداختند. دکارت از آن مورد به ریاضیات و طبیعیات، فراوان پرداخت و ملاصدرا تقریباً فقط به الهیات پرداخت و مابقی را فرو نهاد. به همین دلیل شاید بتوان گفت که دکارت با «می‌اندیشم پس هستم» خود و اعمال روش ریاضی در فلسفه، فلسفه را از آسمان به زمین آورد و ملاصدرا با الهیات و «السفر من الخلق الی الحق» فلسفه را به آسمان برد، یعنی فلسفه نردبان زمین به آسمان شد. در نتیجه دکارت به‌عنوان فیلسوف ریاضی‌دان و فیزیک‌دان و حتی زیست‌شناس شناخته شد و ملاصدرا به‌عنوان حکیم متأله و ربانی. از این منظر گویا حد مشترکی میان آن فیلسوف و این حکیم نمی‌توان یافت و تو گویی که آنان به سرعت نور از هم جدا می‌شوند؛ یکی به سوی مغرب و دیگری به سوی مشرق روانه می‌شود.

۷. از آن‌جا که طبیعیات دکارت کاملاً مکانیکی بود، بعضی مانند پاسکال به خصوصیت طبیعت‌گرایانه او طعنه زدند که وی فقط برای به حرکت درآوردن عالم به خدا نیاز داشت: «پاسکال عمق گفته دکارت را خوب دریافته بود که نوشت «غرض دکارت در سرتاسر فلسفه‌اش این است که خدا را برکنار کند چون او را فقط برای همین می‌خواهد که تلنگری به عالم بزند و آن را به حرکت درآورد و گرنه احتیاجی به خدا ندارد»^{۲۱} هرچند کاپلستون این اتهام پاسکال را غیرموجه می‌داند، اما اذعان دارد که فلسفه دکارت در این خصوص تصویری کاملاً متفاوت در اذهان القا کرد «اتهام پاسکال را می‌توان به کلی غیرموجه دانست

و از نظر من این اتهام غیرموجه است. اما نکته مهم این است که فلسفه دکارت توانست تصویری را در ذهن القا کند که ارائه و عرضه آن به‌وسیله نظام یک متعاطی مابعدالطبیعه قرن سیزدهم به سختی قابل تصور بوده است»^{۲۲} اما جهان‌بینی فلسفی ملاصدرا، به طور دقیق در برابر کیهان‌شناسی مکانیکی دکارت قرار دارد. مطابق آموزه عرفانی / فلسفی ملاصدرا، ماسوای الله معلول خداوند است و معلول نیز عین ربط و ربط محض به علت خود است؛ بنابراین ماسوای الله از علت فیاض خود - یعنی خدا - دمام فیض می‌گیرد.

۸. دکارت و ملاصدرا با مبادی و روش‌های متفاوت می‌خواستند بر تمام مسائل و معضلات تاریخ فلسفه و عصر خود فائق آیند. پروژه دکارت با شکست سختی مواجه شد و نه تنها معضلات را حل نکرد بلکه فهرستی از مسائل بغرنج را نیز به آن افزود که تقریباً جملگی آن‌ها در شکاف سوژه و ابژه آن ریشه دارند و تا به امروز مکاتب و فیلسوفان بزرگ آن دیار را در هم پیچیده است اما در نظام فلسفی ملاصدرا به‌عکس، همه مسائل و معضلات بزرگ (مانند ربط حادث و قدیم) رابطه نفس و بدن و جاودانگی نفس، وجود ذهنی و عینی، اتحاد عاقل و معقول و حتی معاد جسمانی و... به طرز بی‌سابقه‌ای حل می‌شود؛ بنابراین در سپهر فلسفه دکارت و به تبع معضلات آن در فلسفه غرب، انواع مکاتب فلسفی ظهور کردند که هرکدام دیگری را مورد نقد و تشکیک‌های بنیادی قرار دادند و این رشته هنوز سر دراز دارد و در آن دیار هیچ مکتب فلسفی بدون رقیب نیست. اما در فلسفه اسلامی حکمت متعالیه، مکتب حاکم و غالب شد و تقریباً رقیب جدی نداشته است. موضوع فوق را از این منظر نیز می‌توان بررسی کرد. دکارت فقط فیلسوف مؤسس بود، نه شارح. بعد از دکارت تأسیس مکتب باب شد. ملاصدرا هم فیلسوف مؤسس بود، و هم شارح. بعد از ملاصدرا سنت رایج شرح و تعلیقه‌نویسی ادامه یافت، نه تأسیس مکتب.

۹. فلسفه دکارت از زمان حیاتش تا به امروز از منظرهای فلسفی، علمی، کلامی و دینی مورد بررسی، تحلیل و نقد قرار گرفته است. فیلسوفان بزرگ جهان غرب در چند قرن

پاسکال عمق گفته دکارت را خوب دریافته بود که نوشت «غرض دکارت در سرتاسر فلسفه‌اش این است که خدا را برکنار کند چون او را فقط برای همین می‌خواهد که تلنگری به عالم بزند و آن را به حرکت درآورد و گرنه احتیاجی به خدا ندارد.»

اخیر علی‌رغم نقدهای بنیادی به دکارت، جملگی از نوع، هوش فلسفی و عظمت او نیز سخن گفته‌اند و از وی به‌عنوان پدر و مؤسس فلسفه جدید یاد می‌کنند اما در مورد ملاصدرا وضع به کلی فرق می‌کند. او از یک سو از طرف اخباریون، علمای ظاهرین، فقها و اصحاب مکتب تفکیک به‌واسطه برخی از آموزه‌هایش مانند اشتراک معنوی وجود، قاعده بسیط‌الحقیقه کل‌الاشیا، معنی شیء فاقد شیء نیست، در معاد جسمانی اشخاص به صورت اعاده می‌شوند نه به ماده و... مورد انکار و تکفیر سخنی قرار گرفته است و از سوی دیگر از طرف فلاسفه و متکلمان هم چون عبدالرزاق لاهیجی، شیخ رجبعلی تبریزی، قاضی سعید قمی و برخی از شاگردان و پیروان آنان فلسفه ملاصدرا مورد نقد و تحلیل قرار گرفته است و از دیگر سو از طرف بسیاری از پیروانش مورد تکریم، ستایش و تقدیس قرار گرفته است که از او با القابی همچون صدرالمتألهین، صدرالحکما، صدرالمحققین، خاتم‌المحققین، اکمل‌المدققین، استاد‌الحکما، بزرگ‌ترین فیلسوف و... یاد کرده و می‌کنند. چنان که یکی از پیروانش درباره او می‌نویسد «آخوند ملاصدرا در پروراندن مسائل غامض اعجاز نموده است. در حسن تعبیر، سلاست کلام و جودت تقریر و تحریر در بین مؤلفان نظیر ندارد. مشکل‌ترین مطالب علمی را به صورت‌های مختلف و عبارات گوناگون بیان کرده است؛ لذا کتب او از این جهت نیز بر کتب سایر فلاسفه ترجیح دارد. تحقیق تام، تتبع کامل و دقت نظر را به حد اعلا جمع کرده است. در حل هیچ مشکل علمی اظهار عجز ننموده است... مطالب و تحقیقات جالب توجهی که سرنوشت فلسفه را عوض کرده است و صدرالمحققین را بزرگ‌ترین فیلسوف و یکه‌تاز میدان حکمت و فضیلت معرفی نموده، در کتب او زیاد است.»^{۲۳} باری ملاصدرا از زمان حیاتش تاکنون بیش‌تر مورد تکفیر و تقدیس‌ها قرار گرفته تا نقدهای بنیادی فلسفی. اما دکارت به‌عکس بیش‌تر مورد نقد و تحلیل‌های بنیادی فلسفی قرار گرفته تا تکفیر و تقدیس‌ها. تفاوت ما با جهان غرب از لحاظ فکری، فرهنگی، فلسفی و دینی در چند قرن اخیر به طور دقیق به کم و کیف و چگونگی همین تکفیر، تقدیس و نقدها برمی‌گردد.

به هر صورت دکارت و ملاصدرا چنان که گفته شد، هر دو در محیط دینی تربیت شدند و تا آخر عمر مؤمن به دین خود بودند. هر دو گوشه عزلت گزیدند، هر دو آغاز فلسفه خود را برای طلب حقیقت به رؤیا و مکاشفه استناد دادند و هر دو مؤسسنند. اما با این وجود دکارت با انقطاع از گذشته و استفاده از عقل استدلالی، محور قرار دادن معرفت‌شناسی، اعمال روش ریاضی در تمام علوم، کیهان‌شناسی مکانیکی و غیره؛ و ملاصدرا با تلفیق

گذشته، استفاده از عقل شهودی، محور قرار دادن وجودشناسی، و اتیان طبیعیات و ریاضیات و پرداخت تنها به الهیات؛ مبدأ و سرچشمه دو جریان عقلانی، برای دو جهان شدند که در سیر تاریخی خود، در دو جهت کاملاً معکوس حرکت کردند. این دو جریان و اخلافتان در امتداد تاریخ به‌طور فزاینده از یک‌دیگر دور شدند و این دوری و شکاف تا بدان‌جا ژرفا و گستره یافته است که به نظر می‌رسد متفکرانی که در این دو جریان غوطه‌ورند، گویا در دو سپهر کاملاً متفاوت فکری / فلسفی تنفس می‌کنند که فاقد زبان و منطق مشترکند و در نتیجه دیالوگ میان آنان امری ناشدنی می‌نماید. برای مثال اگر اگوست کنت را در قرن نوزدهم امتداد فلسفه دکارت و حاج ملاهادی سبزواری را پیرو ملاصدرا بدانیم (که از قضا تاریخ تولد هر دو نیز در یک سال بوده است، کنت ۱۷۹۸ - ۱۸۹۵)، حاجی (۱۲۱۲ - ۱۲۸۹ هـ ق) مصادف با (۱۷۹۸ - ۱۸۷۶ م) به این شکاف بیش‌تر اذعان خواهیم کرد. در همان زمان که اگوست کنت به‌عنوان بنیان‌گذار تحصیل‌گرایی^{۲۴} در آن سوی جهان گفت بشر در تکامل معنوی و ذهنی خود از سه مرحله عبور می‌کند: مرحله الهیات، که در آن هر پدیده بنا بر تبیین‌های الهی توجیه می‌شود، مرحله مابعدالطبیعه، که در آن بشر به تعقل و تفکر می‌پردازد، مرحله تحصیلی یا علمی، که بشر در پی کشف روابط و مناسبات اشیا با یک‌دیگر است و دیگر کاری با علل و اسباب مابعدالطبیعی آن ندارد. درست در این سوی جهان حاج ملاهادی حکمت متعالیه ملاصدرا را عمق بخشید و گفت عقل عملی دارای چهار مرتبه است: «تجلیه، که عبارت است از امتثال دستورهای الهی که از طریق پیامبر تشریع شده است؛ تخلیه، که عبارت از تهذیب کردن نفس است از ملکات رذیله؛ تجلیه که عبارت از آراستن نفس است به ملکات روحانی و بالأخره فنا که دارای سه مرتبه است: فنا در فعل حق، فنا در صفات حق و بالأخره فنا در وجود حق».^{۲۵} به راستی اگر در آن روزگار میان آن فیلسوف پوزیتیویسم و این حکیم عارف و متأله دیداری دست می‌داد، می‌توانستند به اصطلاح امروزه با هم دیالوگ داشته باشند، آیا اساساً موضوعی بود که طرفین بتوانند درباره آن گفت‌وگو کنند؟ به نظر نگارنده آرا فیلسوفان جدید غرب، برای مثال فارابی و ابن‌سینا که به طبیعیات و ریاضیات و تدبیر متمدن می‌پرداختند، احتمالاً مفهوم‌پذیرتر می‌بود تا ملاصدرا و حاج ملاهادی سبزواری که فقط به الهیات و دقائق عرفانی پرداختند.

خلاصه و نتیجه

در جهان غرب با ظهور رنسانس و جنبش اصلاح دینی و

به خصوص دکارت و تشکیک در تمام اصول و مبادی و آنورته‌های دینی و علمی و فلسفی آن دیار، زنجیره‌ای از رویدادها و تحولات مانند فلسفه جدید، علم جدید، مکاتب گوناگون و متفاوت فکری و فلسفی، انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی، انقلاب‌های علمی و صنعتی، انقلاب امواج و... به وقوع پیوستند که جملگی آن‌ها پرداختن به زندگی این جهانی را تقریباً سرلوحه کار خود قرار دادند. درست در طی همین قرون در جهان اسلام، با ظهور نحله اشاعره در اهل سنت و اخباری‌گری در شیعه حیات عقلانی آن تا حد زیادی رو به تضعیف نهاد و ملامصدرا به‌عنوان آخرین نماد حیات عقلانی آن، امور این جهانی را وانهاد و تنها به الهیات و دقائق عرفانی و معنوی پرداخت؛ بنابراین در تقاطع تاریخ ما و غرب، ملامصدرا، دکارت، پیروان و اخلافشان به دو راه متفاوت رفتند. امروزه اگر جهان غرب بخواهد آخرتی آباد داشته باشد، لازم است از آموزه‌های اخلاقی و معنوی مولوی و ابن عربی و ملامصدرا بهره ببرد و اگر ما بخواهیم دنیای آباد داشته باشیم، لازم است از آموزه‌های فلسفی دکارت و کانت و هگل استفاده کنیم. البته چگونگی این کار و تئوریزه کردن آن، امری است بس دشوار و مردافکن. به قول مولانا:

باز پنهان می‌رویم از راه راست
بازگرد ای خواجه راه ما کجاست

پی‌نوشت

1. The Synthesis

۲. نصر، سیدحسین، صدرالمتألهین شیرازی و حکمت متعالیه، ترجمه حسین سوزنجی، ص ۱۴۳.
۳. پیشین، ص ۱۵۳.
۴. ابراهیمی دینانی، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۳؛ انتشارات طرح نو، ص ۵۹.
۵. پیشین، ص ۶۰.
۶. لورتر (Loeter) شهر کوچکی در مارکه ایتالیا مرکز است و بر تپه‌ای مشرف به دریای ادریاتیک، مقبره‌ای دارد که زیارت‌گاه است؛ بر طبق روایات «خانه مقدس» (محل زندگی حضرت مریم) را که در ناصره بود، فرشتگان در اواخر قرن ۱۳ م از راه هوا به این‌جا آوردند.
۷. دکارت، تأملات، مقدمه، ص ۶.
۸. ملامصدرا، المشاعر، تصحیح، هنری کرین، انتشارات طهوری، ص ۳۵.
۹. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۳، ص ۳۱۸.
۱۰. نصر، سیدحسین، صدرالمتألهین شیرازی و حکمت متعالیه، ص ۸۶.
۱۱. ملامصدرا، رساله سه اصل، به تصحیح دکتر سیدحسین

نصر، ص ۳۸.

۱۲. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ماجرای فکر فلسفی، ج ۳، ص ۶۰.

13. Reason

14. Intellect

۱۵. نصر، سید حسین، صدرالمتألهین شیرازی، ص ۹۳.
۱۶. دکارت بنیان‌گذار حقیقی هندسه تحلیلی یا هندسه مختصات بود. لاقول هندسه او (۱۶۳۷) نخستین اثر در این موضوع بود.
۱۷. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ج چهارم، ص ۸۷.
۱۸. پیشین، ص ۸۸.
۱۹. نصر، سیدحسین، صدرالمتألهین شیرازی، ص ۱۵۶.
۲۰. پیشین، ص ۱۵۷.
۲۱. زیلسون، اتین، نقد تفکر فلسفی غرب، ص ۱۹۱.
۲۲. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ج چهارم، ص ۲۰.
۲۳. آشتیانی، سید جلال‌الدین، شرح حال و آرای فلسفی ملامصدرا، ص ۲۹.

24. Positivism

۲۵. محمدشریف، میان، تاریخ فلسفه در اسلام، ج چهارم، ص ۱۳۸.

